

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه بررسی اشکال فخر رازی در فراز «إِلَّا أَنْ يُهْدَى» آیه 35 یونس؛

بحث در آیه‌ی شریفه‌ی 35 از سوره‌ی مبارکه‌ی یونس بود. که خداوند متعال فرموده است (قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) در چند جلسه گذشته نکات مهمی را پیرامون این آیه عرض کردیم. و نیز بیان کردیم که یکی از مباحث مهمی که در این آیه شریفه است، توضیح این استثناء است که مراد از این (إِلَّا أَنْ يُهْدَى) چیست.

در بحث گذشته از تفسیر فخر رازی بیان کردیم که آنجا پنج احتمال برای این (إِلَّا أَنْ يُهْدَى) ذکر شده و وعده کردیم در این بحث، فرمایش مرحوم علامه طباطبایی(ره) را در کتاب «المیزان فی تفسیر القرآن» ذکر کنیم. چه این که مرحوم علامه طباطبایی(ره) برای آیه شریفه معنایی را فرمودند و بعد این استثناء را طبق معنایی که خودشان بیان کردند توضیح دادند و بعد از آن چهار قول از میان آن اقوال خمسه‌ای که فخر رازی ذکر می‌کند، نقل می‌کنند و می‌فرمایند: تمام اینها از تفاسیر عجیب و غیر صحیح است.

بررسی پاسخ علامه‌ی طباطبایی(ره) پیرامون آیه 35 یونس در سه محور؛

حالا ما در بحث ابتدا فرمایش مرحوم علامه طباطبایی(ره) را ذکر کنیم که ایشان چگونه این آیه را معنا فرموده‌اند؛ اگر چه برخی از نکاتش را در جلسات قبل اشاره کرده‌ایم. البته ما وقتی، مجموع فرمایش ایشان را بخواهیم دسته بندی و جمع بندی کنیم، به نظر می‌رسد سه محور در کلام ایشان برای تفسیر این آیه وجود دارد.

«محور اول»:

هدایت به حق، ملازم با هدایت بالذات است و عدم هدایت به حق ملازم با هدایت بالغیر است؛ علامه(ره) می‌فرماید: (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ) مراد از هدایت «إلى الحق» هدایت بالذات است و توضیح داده‌اند در بحث‌های گذشته که کسی که اهتداء بالذات دارد، این هدایت الی الحق دارد و کسی که «اهتداء بالغیر» دارد، این «عدم الهدایة إلى الحق» دارد؛ و فرمودند بین اینها ملازمه است؛ کسی که هدایت بالذات دارد، هدایت الی الحق دارد و کسی که هدایت بالذات ندارد، خودش هدایت الی الحق ندارد. خودش را غیر باید هدایت کند. این یک نکته کلیدی و یک محور در فرمایش مرحوم علامه(ره) است؛ زیرا آیه می‌فرماید: (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ) که طبق این بیان، «یهدی بنفسه، یعنی یهدی بالذات». موجودی که خودش

بدون وساطت غیر و بدون اینکه چیز دیگری بیاید و به او ضمیمه پیدا کند، خودش بالذات هدایت إلى الحق می‌کند. این یک نکته کلیدی در کلام علامه(ره) بود.

«محور دوم»:

مراد از هدایت، صرفاً ارائه طریق نیست، بلکه بنابر سه قرینه، ایصال به مطلوب است؛ علامه(ره) فرمودند این هدایت در آیه، مراد ارائه طریق نیست، بلکه «ایصال إلى المطلوب» است؛ حالا دلیل این مطلب را به وضوح ذکر نکرده‌اند که چه دلیلی بر این مطلب دارند؛ شاید وجه اینکه ایشان می‌فرمایند یکی از سه وجه زیر باشد. البته در کلام ایشان این سه وجه نیست، لیکن ما سه وجه را ذکر می‌کنیم شاید هر سه را ایشان اراده کرده‌اند. شاید هم یکی از این سه تا را اراده کرده‌اند؛ به عبارت دیگر، سه وجه را برای اینکه مراد از هدایت، وصول و ایصال الی المطلوب است، نه مجرد ارائه طریق، می‌توان ذکر نمود. به دیگر کلام، ما مجموعاً سه قرینه داریم، بر اینکه مراد از هدایت، «ایصال إلى المطلوب» است. که عبارتند از:

«قرینه اول»:

مقتضای هدایت بالذات، ایصال به مطلوب غیر است؛ همین است که فرمودند بگویند وقتی کسی هدایت بالذات دارد، این هدایت بالذات اقتضا می‌کند که دیگری را به مطلوب می‌رساند، نه فقط ارائه طریق کند. به عبارت دیگر، اگر گفتیم مراد از هدایت، هدایت بالذات است و «یهدی» یعنی «یهدی بنفسه» است و کسی که «یهدی بنفسه» است؛ این شخص دیگران را فقط ارائه طریق نمی‌کند، بلکه به واقع هم می‌رساند.

«قرینه دوم»:

فراز «ان يتبع» دال بر موارد ایصال به مطلوب است و لا غیر؛ این وجه اصلاً در کلام علامه(ره) نیامده، ولی می‌شود در آیه آن را مطرح کرد این است که چون در آیه بحث تبعیت مطرح است، یعنی (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي) و با توجه به اینکه تبعیت در جایی است که کسی بخواهد انسان را به واقع برساند؛ اما حالا دو نفر ارائه طریق می‌کنند، اما هیچکدام قدرت اینکه انسان را به واقع برسانند ندارند. حال باید برویم از اینجا تبعیت بکنیم یا کسی که اصلاً ارائه طریق نمی‌کند، پاسخ این است که فرقی نمی‌کند؛ لذا تبعیت در جایی است که هادی بخواهد دیگری را به واقع برساند. به عبارت دیگر، قرینه دوم، کلمه (أَنْ يُتَّبَعَ) است. چه این که تبعیت در جایی است که هادی ما را به واقع می‌رساند. لذا آنجا که هادی ما را به واقع نرساند، دیگر تبعیت معنا ندارد.

«قرینه سوم»:

فراز «إلى الحق» دال بر ایصال به مطلوب، نه صرف ارائه طریق؛ به نظر مختار، شاید وجه سومش، ذکر کلمه‌ی «إلى الحق» باشد، که البته در کلام علامه(ره) نیامده است؛ در این صورت «الهداية إلى الحق و إلى الواقع» یعنی «ایصال إلى الواقع». به عبارت دیگر، قرینه سوم، فراز (إلى الحق) است؛ چون در آیه آمده است: (يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ) لذا این فراز، ظهور در این مطلب دارد که ما را می‌خواهد به واقع برساند. پس این نیز، محور دوم است و خلاصه‌ی آن این شد که مراد از هدایت الی الحق، قطعاً «ایصال إلى الواقع» است.

در فعلی که تاویل به مصدر رفته تحقق خارجی لازم نیست، ولی در مصدر مضاف، تحقق خارجی لازم است؛ در فرمایش علامه(ره) این است که می‌فرمایند: از نظر ادبی بین فعلی که تاویل به مصدر برود و بین مصدر مضاف فرق وجود دارد؛ چه این که در:

«مصدر مضاف»:

اگر کسی آمد به صورت مصدر مضاف گفت «ضربُکَ زیداً عجیبٌ». این زدن تو، به زید، خیلی زدن عجیبی بود «ضربُکَ زیداً عجیبٌ». این «ضربُکَ» مصدر مضاف است. چه این که مصدر مضاف جایی است که یک چیزی واقع شده باشد و اگر چیزی واقع نشده باشد، شما نمی‌گویید: «ضربُکَ عجیبٌ» در این صورت: در مصدر مضاف، حتماً باید وقوع و تحقق باشد؛

اما در:

«مصدر مؤول»:

اگر جمله را به صورت مصدر مؤول گفتیم مانند: «أَنْ تَضْرِبَ زیداً عجیبٌ»، که به صورت فعل مصدر به «أَنْ مصدریه» آورده شده است، که تاویل به مصدر می‌برد. «أَنْ تَضْرِبَ»؛ در این صورت در آن مصدریه، لازم نیست تحقق باشد؛

لذا بین مصدر مضاف و فعلی که تاویل به مصدر رفته فرق است؛ در نتیجه مرحوم علامه(ره) می‌فرماید: فراز «أَنْ یَهْدِی»، فعل مصدر به آن مصدریه است و ما داریم این قانون را برای شما بیان می‌کنیم که تحقق این مصدر مؤول در عالم خارج، لازم نیست.

بنابراین علامه(ره) این سه محور را ذکر می‌کنند، که البته با این ترتیب در فرمایش ایشان نیست، بلکه در مواقع مختلف، نکات مختلفی را بیان فرموده‌اند.

تبیین نتیجه محورهای سه‌گانه از منظر علامه طباطبائی(ره):

هدایت بالغیر در موارد صدق قابلیت هدایت، تحقق می‌یابد، اما در موارد عدم صدق قابلیت هدایت، چنین تحقق لازم نیست؛

همان‌طور که مشخص است انصافاً این آیه از آیات مشکله است یعنی یک مقداری باید در فهم دقت بشود اگر چه همه آیات قرآن از آیات مشکله است. چه اینکه اساساً قرآن «سهل ممتنع» است. به هر حال بعد از بیان این سه محور، می‌آییم در تبیین معنای آیه، که مرحوم علامه(ره) بعد از بیان محورهای سه‌گانه می‌فرماید: معنای (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ) یعنی «أَفَمَنْ كَان هِدَايَتَهُ بِنَفْسِهِ، أَحَقُّ أَنْ يَتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي»، ایشان می‌فرمایند: (لَا يَهْدِي) یعنی «لایهتدی». البته این «لایهتدی» دو مصداق دارد که عبارتند از: مصداق اول: «لایهتدی بنفسه». و مصداق دوم: «لایهتدی لا بنفسه و لا بالغیر».

به دیگر سخن، آیا کسی که خودش بالذات هدایت می‌کند، چنین ذاتی را باید تبعیت کرد؛ یا آن ذاتی که اصلاً «لا یهتدی» که «لایهتدی» اعم است. عین تعبیر علامه(ره) چنین است که: «هذا اعم ممن یكون یهتدی بالغیر» به عبارت دیگر: مصداق اول این است که بگوییم «لا یهتدی بنفسه لکن یهتدی بالغیر» این یک. و مصداق دوم این است که «لایهتدی اصلاً لا بنفسه و لا بالغیر کالاصنام و الاوثان» در نتیجه اگر (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ) را به معنای «یهدی بنفسه» گرفتیم، یعنی کسی که بالذات هدایت

می‌کند، آن وقت (أَفَمَنْ يَهْدِي) یعنی من «لا یهتدی بنفسه» که تعبیری اعم است و «من لا یهتدی بنفسه» یعنی «اصلاً لا یهتدی لابنفسه و لبالغیر» یا اصلاً «لا یهتدی بنفسه».

بعد نتیجه‌ای که مرحوم علامه(ره) می‌گیرند این است که در آخر می‌فرمایند: معنای این جمله استثناییه‌ی (أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي) این است که (أَمَّنْ لَا يَهْدِي) یعنی «من لا یكون هداه من نفسه» کسی که هدایت از خودش نیست، و (إِلَّا أَنْ يَهْدِي)، یعنی «الا أن تأتيه الهداية من ناحية الغير». در ادامه مرحوم علامه(ره) می‌فرمایند: «و من المعلوم أنها انما تأتيه من الغير اذا كان في طبعه ان يقبل بذلك». هدایت بالغیر آنجایی صادق است که آن ذات، قابلیت هدایت را داشته باشد.

«و اما اذا لم يقبل فانما يبقى له من الوصف أنه لا يهتدي» اما اگر مثل اصنام قابلیت را نداشته باشد، همین وصف «لا یهتدی» برای او باقی می‌ماند. از این رو، آن محور سومی که عرض کردیم از کلام علامه(ره) استفاده می‌شود که: (إِلَّا أَنْ يَهْدِي) فعل مصدر به أن مصدریه است و لازم نیست که حتماً تحقق پیدا کرده باشد، ایشان می‌خواهند همین جا از این محور، استفاده کنند بر این‌که لازم نیست در مورد اصنام و اوثان، هدایت تحقق پیدا کند. لذا به صورت فعل مصدر به أن مصدریه آمده و فرقی را با مصدر مضاف گفتیم همانطور که خود ایشان بیان کردند.

بنابراین محورهای فوق در فرمایش‌های مرحوم علامه(ره) بیانگر این است که ایشان در نهایت نتیجه می‌گیرند که آیه می‌خواهد یک چنین معنایی را دلالت کند که آیا کسی که «بنفسه» هدایت دارد، این باید تبعیت بشود یا کسی که هدایت بنفسه ندارد و باید غیر او را هدایت کند؟ در این صورت، (إِلَّا أَنْ يَهْدِي) اعم از این است که در مورد انسان‌ها تحقق هم پیدا بکند یا تحقق پیدا نکند. و فرض کنید موجوداتی که قابلیت هدایت را دارند تحقق پیدا می‌کند، ولی در مورد اصنام تحقق پیدا نمی‌کند.

البته در بحث گذشته گفته شد که فخر رازی، اشکال را خیلی صریح بیان کرده است؛ چه این‌که از منظر ایشان، اشکال این است که خداوند متعال در صدر این آیه می‌فرماید: (قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ)، حال اگر مقصود از شرکاء، اصنام باشد، در این صورت (إِلَّا أَنْ يَهْدِي) چه معنایی دارد؟ اصنام که قابلیت هدایت را ندارند. در نتیجه با این بیان علامه(ره) که ذکر کردیم در جواب فخر رازی می‌گوییم: ولو هدایت در مورد اصنام و اوثان تحقق پیدا نمی‌کند، ولی جمله معنایش صحیح است و فعل مصدر به ان مصدریه ملازمه با تحقق و وقوع در عالم خارج ندارد.

بررسی دو شبهه و جواب آن‌ها از منظر مختار؛

در اینجا ممکن است دو سؤال به ذهن برسد که باید پاسخ داده شود؛ این دو شبهه عبارتند از:

شبهه اول:

مصدر مؤول، ملازم با تحقق در خارج نیست، ولی ممکن است شائیت داشته باشد. سلمنا که هدایت در مورد اصنام، ملازمه با تحقق در خارج ندارد، ولی ممکن است ادعا شود که فعل مصدر به ان مصدریه باید، شائیت داشته باشد.

جواب:

هر چند بیان علامه(ره) دقیق است، ولی پاسخ اشکال داده نشد. این اشکال خوبی است که می‌خواستم آن را بیان کنم. چه این‌که یک اشکال طلبگی که به نظر می‌رسد اینجا باید بیان بشود همین است. و آن این‌که فعل مصدر به ان مصدریه، درست است که دلالت بر وقوع ندارد، ولی شائیت و قابلیت را دارد و امکان درش

هست ولی اشکال در آیه این است که اصنام، امکان هدایت را ندارند و باید این را مرحوم علامه(ره) یک جوری حل بکنند و بیان ایشان در اینجا اگر چه بیان دقیقی است و دقت‌های خیلی خوبی کردند و فی نفسه درست است بر این که گفتند هدایت، یعنی هدایت بنفسه و عرض کردند که هدایت الی الواقع نیز مراد است، نه مجرد ارائه طریق.

اما بالاخره، ایشان اشکال را نتوانسته‌اند با این بیان درست حل کنند.

شبهه دوم:

چهل مرکب مشرکان، باعث اعتقاد بر هادی بودن اصنام بود؟ شاید بتوان این‌گونه جواب داد که مشرکان به جهت چهل مرکبی که داشتند، برای این تنها نوعی قدرت و فهم و سمع و نظر قائل بودند و آنها را قابل هادی بودن می‌دانستند.

جواب:

یکی از جواب‌های پنج‌گانه‌ی فخر رازی، فرض عاقل بودن این اصنام بود؛ مشرکان به خوبی می‌دانستند که این اصنام، بی‌جان هستند و نه حرف می‌زنند و نه می‌فهمند و این‌طور نبود که برای این‌ها فهم قائل باشند و اگر این را می‌خواستند بگویند که اصل اشکال مطرح نمی‌شود. و فخر رازی یکی از جواب‌هایش همین بود که خداوند متعال این تنها را به عنوان عاقل فرض کرده و منشأ فرض این است که مردم این‌ها را عاقل می‌دانسته‌اند. یکی از جواب‌های فخر رازی این بود که باید ببینیم آیا مرحوم علامه طباطبایی(ره) نیز، این مطلب را فرموده‌اند یا خیر.

بررسی اقوال تفسیری پیرامون استثناء موجود در آیه؛

به هر جهت، مرحوم علامه طباطبایی(ره) بعد از اینکه این معناها را فرموده‌اند، می‌فرمایند: در اینجا چند قول وجود دارد که باید بررسی شود:

(قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ)

نظریه اول:

استثناء در آیه، مفرغ است؛ بعضی‌ها گفته‌اند اینجا استثناء مفرغ است. چه این‌که در جایی که مستثنی منه، منفی باشد از آن به استثناء مفرغ تعبیر می‌کنند. یعنی

(أَمَّنْ لَا يَهْدِي)

، یک عنوان عامی است و به معنای «من لا یهتدی» است و لذا می‌فرمایند: «استثناء مفرغ من أعم الاحوال، لان من نفی عنهم الهدایة ممن اتخذوا شركاء لله يشمل المسيح و العزیر و الملائكة». بگویند مستثنی منه در «من لا یهتدی بنفسه»، یک بخشش اصنام است، اما یکی از مصادیق دیگرش، حضرت مسیح و عذیر و ملائکه‌اند «و هؤلاء كانوا يهدون إلى الحق بهدایة الله و وحيه». یعنی در مورد اینها (إِلَّا أَنْ يُهْدَى) اینها معنا دارد و خود قرآن در سوره‌ی انبیاء آیه 73 می‌فرماید: (وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ)

بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ) که این مطلب را در بحث گذشته هم گفتیم.

مناقشه بر نظریه اول از منظر علامه طباطبائی(ره)

مرحوم علامه(ره) بر این نظریه، دو اشکال مطرح می‌کنند که ابتدا اشکال دوم را طرح خواهیم کرد و سپس اشکال اول را؛ به این دو اشکال توجه فرمایید:

«اشکال دوم»:

عدم ارتفاع مشکل آیه نسبت به اصنام و بی ارتباطی آیه نسبت به مسیح و عزیر(علیهما السلام)؛ اشکال دوم ایشان را اول بگوییم، ایشان می‌فرمایند: بالاخره راجع به اصنام، اشکال حل نمی‌شود و آنچه مورد اشکال است و مورد احتجاج خداوند تبارک و تعالی است، اصنام است که قابلیت هدایت را ندارند و می‌فرمایند: آیه اصلاً توجهی به مسیح و عزیر و اینها ندارد. بلکه آیه مربوط به اصنام است. این یک اشکال بود.

«اشکال اول»:

اختلال در معنای آیه به وجود می‌آید، زیرا هادی که بالذات هدایت ندارد، نمی‌تواند به حق، هدایت نماید؛ اشکال دیگری را که به عنوان اشکال اول نقل می‌کنند این است که می‌فرمایند: «ان محصله ان المعنى لا يَهْدِي الا ان يهديه الله تعالى فيهدى غيره بعد اهتدائه بهداية الله تعالى». اگر اینطور معنا کردیم در مورد مسیح و عزیر(علیهما السلام) این می‌شود که اینها هدایت بنفسه ندارند، مگر خدا آنها را هدایت کند. اگر خدا اینها را هدایت کرد، اینها هم به سبب هدایت الهی، دیگران را هدایت می‌کنند. آنوقت می‌فرمایند اگر اینطور باشد معنای آیه اختلال پیدا می‌کند. «و قد اختل عليه معنى الآية من اصله». چون «فان من لا يهتدى الى الحق بنفسه لا يتأتى له ان يهدى الى الحق». کسی که بالذات هدایت ندارد، این نمی‌تواند هدایت به حق بکند. «فإنه انما يماس الحق من وراء حجاب فكيف يوصل إليه». این حق را از وراء یک حجاب رسیده و دیگری آمده او را هدایت کرده. حالا این بیان علامه(ره) را دقت کنید.

به عبارت دیگر، اگر طبق استثناء مفرغ معنا کنیم و مسیح و عزیر و اینها را در مستثنی منه داخل کنیم، علامه(ره) می‌فرماید: معنای آیه این می‌شود که: اینها «لایهتدی بنفسه» الا اینکه خداوند اینها را هدایت کند و اینها هم به هدایت الهی، غیر را هدایت کنند. لذا آنچه که از عبارت علامه(ره) می‌فهمیم این است که این حرف، فی نفسه درست است.

مناقشه بر نظر علامه طباطبائی(ره) از منظر مختار؛

ممکن است هادی بالذات هادی نباشد، ولی مانند انبیاء به واسطه، دیگران را هدایت کند البته ممکن است این مناقشه بر اشکال علامه(ره) در ذهن انسان خطور کند که چه اشکالی دارد، آدم بالذات و بالمباشرة هدایت نکند، اما غیر آمده او را هدایت کرده و این شخص هم دیگران را هدایت کند؛ یعنی هادی، واسطه باشد. ولی علامه(ره) می‌خواهند بفرمایند که این چنین معنایی، با هدف و مقصود خدا از این آیه سازگاری ندارد. به نظر ایشان مقصود خدا در آیه این است که آن هادی، باید خودش هدایت بنفسه داشته باشد. پس آیه را باید خوب دقت کنید که فرموده است: (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ)، یعنی «الهداية بنفسه احق ان يتبع امن لا يهدى» یعنی «لا يهدى بنفسه الا ان يهدى». پس (إِلَّا أَنْ يُهْدَى) را طبق معنایی که برای استثنای مفرغ کردیم یعنی: «الا ان يهديه الله تبارک و تعالی فیهدی غيره الى هداية الله». در نتیجه مسیح(ع) و امثال مسیح،

«بنفسه» هدایت نمی‌کنند ولی خداوند متعال می‌خواهد در آیه بگوید که **(إِلَّا أَنْ يُهْدِيَ)** یعنی آن هادی‌ای که در **(إِلَّا أَنْ يُهْدِيَ)** است باید بنفسه هادی باشد. در نتیجه خلاصه اشکال علامه (ره) به این مطلب بر می‌گردد که **(إِلَّا أَنْ يُهْدِيَ)** باید هادی‌اش «بنفسه» باشد و طبق این معنایی که کردیم هادی‌اش بنفسه نمی‌شود. پس ببینید خود اینکه انبیاء و اولیاء الهی (علیهم السلام) بواسطه هدایت الهی دیگران را هدایت می‌کنند فی نفسه حرف درستی است، ولی خلاف مقصود خداوند تبارک و تعالی در آیه است.

به هر حال، این دو اشکالی است که مرحوم علامه (ره) بر اینجا وارد می‌کنند و هر دو اشکال ایشان، با این توضیحی که عرض شد، به نظر ما محکم است. البته عبارت مرحوم علامه در «المیزان» واضح نیست. مراجعه بفرمایید. پس این یک قول که استثناء، مفرغ باشد.

نظریه دوم:

استثناء در آیه، منقطع است؛ قول و تفسیر دوم این است که استثناء را در آیه منقطع بدانیم. یعنی مراد «بمن لا یهدی» اصنام است. به دیگر سخن مراد از **(أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي)** یعنی اصنام در این صورت «الای استثناییه» در آیه، الای منقطع است و ربطی به ما قبل ندارد. پس معنای **(إِلَّا أَنْ يُهْدِيَ)** یعنی «الا ان یهدیه الله تعالی فیهتدی». در نتیجه مورد **(إِلَّا أَنْ يُهْدِيَ)** افراد و اشخاصی می‌شوند که قابلیت برای هدایت دارند، یعنی استثناء را منقطع بدانیم.

مناقشه بر نظریه دوم از منظر علامه (ره) و مختار:

استثناء منقطع، با مقابله‌ی بین دو فراز **«أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ»** و فراز **«لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدِيَ»** منافات دارد عرض کردیم در جلسه گذشته اگر چه مرحوم علامه (ره) اینجا نفرموده‌اند. ولی:

اولاً:

ادباء می‌گویند که استثناء منقطع در کلام عرب، نادر است و از فصاحت و بلاغت هم خارج است؛

ثانیاً:

در قرآن بعضی‌ها ادعا دارند که در قرآن استثناء منقطع نداریم. البته بعضی‌ها در این آیه شریفه که در فقه زیاد بحث می‌شود **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ)** نساء 29 گفته‌اند که استثناء منقطع است و دیگران در جواب گفته‌اند در قرآن ما استثناء منقطع نداریم و البته ما در بحث خارج فقه در مبحث بیع، این مسئله را مفصل مورد بحث قرار دادیم.

به دیگر سخن، نسبت به این آیه نیز، برخی احتمال استثنای منقطع را مطرح نموده‌اند. از این رو مرحوم علامه (ره) این مساله را رد می‌کنند و می‌فرمایند: «و فيه انه لا يفي بتوجيه المقابلة». یعنی این احتمال، مقابله‌ی بین فراز **(أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ)** و فراز **(لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدِيَ)** را نمی‌رساند. چون «فإن الهداية إلى الحق والاهتداء إليه لا يتقابلان إلا أن يؤول المعنى إلى مثل قولنا». مگر این‌که ما برگردانیم معنا را به این عبارت و بگوییم: «أفمن يهدى إلى الحق أحق أن يتبع أم من لا يهدى أصلاً، إلا أن يهدى الله، فیهتدی فیهدی غیره». پس علامه (ره) می‌فرماید: اگر بخواهیم مقابله درست بشود، باید آیه را این طوری معنا کنیم که بر گردد به

همان بیان قبلی که در استثناء مفرغ، بیانش آمد.

به دیگر سخن، علامه(ره) می‌فرماید: ما باید مقابله را حفظ کنیم و اگر بخواهیم استثناء را منقطع بدانیم، مقابله از بین می‌رود. مقابله بین دو طرف یعنی (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ) و (لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَى) است. این را خوب دقت کنید که طرف دوم، فقط (لَا يَهْدِي) نیست. پس مقابله صرفاً بین (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ) و بین (لَا يَهْدِي) نیست، بلکه مقابله بین مجموع (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ) و (لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَى) است. یعنی یک طرف این مقابله این مجموع است. پس حالا که اینطور است چاره‌ای نداریم که استثناء را متصل معنا کنیم و بگوییم: «من لا يهتدي أصلاً إلا أن يهتدي الله تعالى فيهتدي فيهدى غيره». بعد می‌فرمایند: همان اشکال قبلی که در استثناء مفرغ گفتیم، اینجا نیز پیش می‌آید. که این ولو مطلب درستی است، ولی خلاف مقصود خداست. زیرا مقصود خدای تبارک و تعالی این است که: «من لا يهدى»، کسی که خودش هدایت بنفسه ندارد، چه کسی باید او را هدایت کند؟ (إِلَّا أَنْ يَهْدَى)، یعنی از جانب موجودی هدایت باید صورت گیرد که خودش هدایت بنفسه دارد در حالی که نظریه دوم، این مطلب را دیگر دلالت ندارد.

نظریه سوم:

استثناء به معنای حتی است؛

احتمال و بیان سوم این است که گفته‌اند «الا» در آیه شریفه به معنای «حتی» است. یعنی «ان المراد بمن لا يهدى الاصنام التي لا تقبل الهداية». لذا طبق این احتمال مراد از (لَا يَهْدِي) همین اصنام است. اما «الا» به معنای حتی است. لذا (إِلَّا أَنْ يَهْدَى)، یعنی حتی «والمعنى لا يهتدى و لا يقبل الهداية حتى يهدى». الا را بیاییم در آیه به معنی حتی بگیریم. در این صورت اگر الا به معنای حتی شد، دیگر استثناء نیست و نمی‌آییم بگوییم مستثنی منه چیست. مستثنی منه و استثناء متصل و منقطع و امثال اینها کنار می‌رود. لذا می‌گوییم: «اصنام لا يهتدى و لا يهدى حتى ان يهدى» تا اینکه هدایت بشود.

البته این مطلب در فرمایشات علامه(ره) نیست که غایت ممکن است، «غایت محالی» باشد. یعنی ما در اینجا می‌گوییم سنگ تا زمانی که عقل نداشته باشد، نمی‌فهمد اساساً این تعلیق هم محال است. می‌گوییم حتی، معلق است و معلق بر امر محالی شده، یعنی اصنام هدایت نمی‌شوند تا زمانی که هدایت بشوند و این زمان هم واقع نمی‌شود. این بیان احتمال سوم بود.

دو مناقشه بر نظریه سوم از منظر علامه(ره):

مرحوم علامه(ره) می‌فرماید: اگر آمدم الا را به معنای حتی گرفتیم، دو اشکال به وجود می‌آید که عبارتند از:

اشکال اول:

معنای آیه این می‌شود که «افمن يهدى الى الحق احق ان يتبع ام من لا يهتدى اصلاً حتى يهدى الى الحق». بعد می‌فرمایند: «و يعود الاستثناء مستدرکاً لا يتعلق به غرض بالكلام».

اشکال دوم:

علامه(ره) اشکال دومی می‌کنند که الا به معنای حتی در کلام عرب خیلی کم آمده یا اصلاً نداریم و یا قلیل.

همان‌طور که مشخص است کلام علامه(ره) در ما نحن فیه تشویش دارد؛ زیرا در این صورت دیگر بحث استثناء مطرح نیست. یعنی اگر «الا» در آیه به معنای «حتی» دانسته شد، در این صورت مثل سایر موارد تعلیق، غایت معلق می‌شود و وقتی معلق شد و تعلیق پیدا کرد، دیگر استثناء نیست بلکه تعلیق بر محال شده است؛ اما اینکه بیاییم اشکال کنیم که این استثناء استثنای مستدرک و زاید می‌شود، علت طرح این ادعای علامه(ره) از منظر مختار روشن نیست؛ به هر جهت لازم است دانش پژوهان خود، به تفسیر «المیزان» مراجعه کنند.

نظریه‌ی چهارم از منظر فخر رازی؛

احتمال چهارم که قبلاً در کلام فخر رازی بود این است که بگوییم مراد از «من لا یهدی» اصنام نیست، بلکه ملائکه است؛ زیرا مشرکین، ملائکه، جن و... را نیز، عبادت می‌کردند و این‌ها قابلیت هدایت دارند. یا مراد رؤسای کفار و مضلین هستند که دعوت به کفر می‌کنند.

مناقشه بر نظریه چهارم؛

اشکال این احتمال این است که آیه در مقام احتجاج در مورد اصنام است، لذا نمی‌توان در اینجا ادعا کرد که (قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ) در مورد اصنام است، ولی ذیل آیه که می‌فرماید: (أَمَّنْ لَا يَهْدِي) در مورد غیر اصنام است!

جلسه‌ی آتی:

بررسی یک مناقشه‌ی دیگر بر نظریه‌ی علامه طباطبایی(ره) و بیان تحقیق در مساله در فراز «الّا ان یهدی»، از منظر مختار؛

به هر حال، این احتمالاتی است که در آیه شریفه ذکر شده است. البته مجدداً لازم است دانش‌پژوهان محترم، مقداری در کتب تفسیری تأمل بیشتری بفرمایند؛ زیرا تفسیر قرآن کریم واقعا مشکل است؛ بدین رو، حتی در انتها اگر احتمالی را نیز از میان همین احتمالات یا احتمالات دیگر بیان کنیم ولی در این صورت نیز آدم نمی‌تواند بگوید حتما مراد قرآن همین احتمال است و بس.

بنابراین لازم است در این زمینه یک مقدار بیشتر تأمل بفرمایید. مثلاً راجع به کلمه «الا» به کتب ادبی مراجعه کنید و تحقیق نمایید که برای «الا» چند معنا ذکر شده و آیا این نکاتی که مرحوم علامه طباطبایی(ره) فرمودند که باید (یهدی) حتما هدایت بنفسه باشد، آیا نمی‌شود گفت که (یهدی إِلَى الْحَقِّ) اعم است از اینکه «یهدی بنفسه» باشد یا «یهدی بالغیر» باشد، که ظاهراً (لَا يَهْدِي) اعم است از اینکه «بنفسه» یا «بالغیر». در این صورت (إِلَّا أَنْ يُهْدَى)، را آن وقت چطور باید معنا کنیم. نتیجه را ان شاء الله در جلسه آینده اگر حیاتی باشد بیان می‌کنیم.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.